

کردند. تکش، منگلی را بکشت و سنجر شاه را با خود به خوارزم برد و از اکرام او هیچ فرونگذاشت تا آن‌گاه که شنید که با مردم نیشابور مکاتبه می‌کند. پس فرمان داد چشمانش را میل کشیدند و او تا سال ۵۹۵ که از دنیا رفت در نزد تکش می‌زیست.

ابن اثیر گوید: این وقایع را ابوالحسن بن ابی القاسم البیهقی در کتاب «مشارب^۱ التجارب» آورده است، ولی مورخان دیگر گفته‌اند که تکش بن ایل ارسلان چون برادر خود سلطان شاه را از خوارزم براند، سلطان شاه به مرو رفت و مرو را از دست غزان بگرفت ولی پس از چند روز بار دیگر غزان بیامدند و مرو را از او بستند و بسیاری سپاهیان او را کشتند. او از آب بگذشت و از ختا یاری خواست و به عهده گرفت که مالی به آنان بپردازد. پس با لشکر ختا بیامد و مرو و سرخس و نسا و ایبورد را از غزان بست. سپس لشکر ختا به سرزمین خویش بازگردید. آن‌گاه به غیاث‌الدین غوری نامه نوشت و از او خواست که هرات و بوشنج و بادغیس را و آنچه در آن سوی اینهاست، به او واگذارد و به نام او خطبه بخواند و او را سخت تهدید کرد. غیاث‌الدین نیز در پاسخ از او خواست که بلاد مرو و سرخس و هرچه از خراسان گرفته است به او واگذارد و به نام او خطبه بخواند.

چون سلطان شاه این جواب شنید، از مرو در حرکت آمد و به غارت و کشتار مردم آن بلاد پرداخت و ستم بر رعیت از حد بگذرانید. غیاث‌الدین سپاهی بسیج کرد و با فرمانروای سیستان گسیل داشت. همچنین خواهرزاده خود بهاء‌الدین سام صاحب بامیان را فرمود که با این سپاه شود. این لشکر به هرات آمد، سلطان شاه از برخورد با آن بترسید و از هرات به مرو رفت. سلطان شاه تا بهار در مرو درنگ کرد و بار دیگر نامه‌ای به همان مضمون برای غیاث‌الدین نوشت. غیاث‌الدین در خشم شد و برادر خود شهاب‌الدین را که در هند بود از ماجرا خبر داد. او نیز بشتاب بازگردید و هر دو راهی خراسان شدند و در طالقان فرود آمدند. سلطان شاه لشکری از غزان و اهل فساد گرد آورد و در برابر لشکر غور فرود آمد. دو ماه همچنان درنگ کردند و میان سلطان شاه و غیاث‌الدین رسولان در آمد و شد بودند. عاقبت غیاث‌الدین حاضر شد که بوشنج و بادغیس را به سلطان واگذارد در حالی که شهاب‌الدین و بهاء‌الدین سام و فرمانروای سیستان خواستار جنگ بودند و غیاث‌الدین همواره آنان را از جنگ باز می‌داشت. چون

۱. متن: مشارب التجارب

رسولان سلطان شاه نزد غیاث‌الدین حاضر آمدند تا پیمان مصالحه بنویسند و همه ملوک نیز حاضر بودند، مجدالدین علوی هروی^۱ که از خواص غیاث‌الدین و راهنمای او بود، به مجلس در آمد و در وسط مجلس بایستاد و آن مصالحه را باطل کرد و فریاد زد و جامه‌های خود بر تن بردرید و خاک بر سر ریخت و رسول سلطان شاه را دشنام داد. آنگاه روی به غیاث‌الدین کرد و گفت چگونه می‌خواهی آن‌چه را که ما به نیروی شمشیر از غزان و سنجریان گرفته‌ایم اینگونه آسان به این مرد مطرود دهی. هرگاه برادرش که پادشاه خوارزم است، این خبر بشنود خواهد آمد و غزنه و هند را نیز از ما خواهد گرفت. غیاث‌الدین سر به زیر افکند و برهه‌ای خاموش ماند، سپس سر برداشت و سپاهیان را فرمان جنگ و حرکت به سوی مروالروید داد. چون دو لشکر برهم زدند، سلطان شاه منهزم شد و بسیاری از لشکریانش اسیر شدند چنان‌که فقط با بیست سوار به مرو داخل شد. سپس بقایای لشکرش نیز رسیدند.

چون تکش از شکست برادر خبر یافت از خوارزم در حرکت آمد که راه بر او ببندد. گروهی را به کنار جیحون فرستاد تا نگذارند از آب گذشته خود را به ختا رساند. سلطان شاه که این خیر شنید از راه جیحون بازگشت و آهنگ غیاث‌الدین نمود.

چون سلطان شاه از آن سو مایوس شد نزد غیاث‌الدین بازگشت. غیاث‌الدین از او استقبال کرد و او را در خانه خود فرود آورد و یاران و همراهان او را نیز در نزد همگانشان از دولتمردان خویش جای داد.

سلطان شاه در نزد غیاث‌الدین بود تا زمستان به پایان آمد. در این احوال نامه علاءالدین تکش به غیاث‌الدین رسید و از او خواست که برادرش را نزد او فرستد و اعمال زشت او را که بلاد ری مرتکب شده بود یک‌یک برشمرد.

همچنین نامه تهدیدآمیز به نایب غیاث‌الدین در هرات نوشت. چون غیاث‌الدین بشنید به خشم آمد و به خوارزمشاه نوشت که او را پناه داده است و بهتر آن است که حتی را که از پدر به او به ارث رسیده است تسلیمش کند. غیاث‌الدین در پایان پیام داد که باید در خوارزم به نام من خطبه بخوانی و خواهرت را به ازدواج برادرم شهاب‌الدین درآوری. علاءالدین اتسز خوارزمشاه از این پیام سخت برآشفته و نامه همه وعید و تهدید بفرستاد و گفت این‌که لشکرها را به سوی بلاد او در حرکت خواهد آورد. غیاث‌الدین نیز

لشکری بسیج کرد و به سرداری پسر خواهر خود الب غازی^۱ و صاحب سیستان همراه با سلطان شاه روانه خوارزم نمود. و نیز به مؤید ای ابه^۲ فرمانروای نیشابور و از او یاری خواست میان دو مصاهرت بود یعنی دختر غیاث‌الدین زوجه طغان شاه پسر مؤید بود. مؤید لشکر خود را در خارج شهر نیشابور گرد آورد.

خوارزمشاه به قصد مصاف با برادر خود و غوریا در حرکت آمد. چون در راه از بسیج آی ابه مؤید خبر یافت به خوارزم بازگردید و اموال و ذخایر خود برگرفت و به آهنگ ختا از جیحون گذشت و خوارزم را ترک گفت. چون خوارزمیان چنان دیدند، اعیان شهر نزد سلطان شاه و الب غازی^۳ کس فرستادند و اطاعت خویش ابراز داشتند و خواستند که کس را بر آنان والی گردانند.

سلطان شاه آخر ماه رمضان سال ۵۸۹ بمرد و الب غازی با یاران سلطان شاه نزد دایی خود غیاث‌الدین بازگردید. غیاث‌الدین آنان را به خدمت گرفت و برای ایشان اقطاعی معین کرد.

چون خبر مرگ سلطان شاه به برادرش خوارزمشاه تکش رسید به خوارزم بازگردید و شحنة‌هایی به سرخس و مرو فرستاد. عمرالمرغنی نایب غیاث‌الدین آنان را براند و گفت باید از غیاث‌الدین اجازت خواهد. خوارزمشاه نزد غیاث‌الدین به صلح و مصاهرت همراه با جمعی از فقهای خراسان و علویان پیام فرستاد. اینان برفتند و غیاث‌الدین را اندرز دادند و گفتند که خوارزمشاه از ترکان و ختاییان سپاه می آورد و سراسر سرزمینشان را زیر پی می سپرد و گفتند یا خود به مرو بیا و آنجا را دارالملک خویش گردان تا طمع کفار بریده شود یا با خوارزمشاه صلح کن. غیاث‌الدین صلح را برگزید و از دو جانب ترک معارضه شد و بلادی را که سلطان شاه در تصرف گرفته بود به برادرش بازگردانید.

غزان چون وضع را بدین گونه دیدند، به هوس آشوب و تاراج افتادند و بار دیگر در خراسان دست به سوختن و خراب کردن و غارت گشودند. خوارزمشاه به خراسان لشکر آورد و از مرو و سرخس گذشته و به نسا و ابیورد وارد شد و رهسپار طوس گردید و طوس از آن مؤید صاحب نیشابور بود. او نیز لشکر بسیج کرده راهی طوس گردید. خوارزمشاه اتسز به خوارزم بازگشت. مؤید از پی روان شد اتسز آب‌هایی را که بر سر راه

۱. متن: ابوغازی

۲. متن: مؤید ایه

۳. متن: البوغازی

بود همه را تباه نمود. سپاه مؤید که از پی او می آمد به تشنگی گرفتار آمد. در این حال که سپاه از تشنگی از پای در آمده بود اتسز حمله آورد و بسیاری از آنان را بکشت. مؤید ای ابه را اسیر کرده نزد او بردند خوارزمشاه فرمان داد تا کشتندش و به خوارزم بازگردید. پس از مؤید پسرش طغانشاه به جایش نشست. سال دیگر اتسز به نیشابور لشکر آورد و شهر را در محاصره گرفت. طغانشاه در جنگ اسیر شد و اتسز نیشابور را بگرفت. آنگاه طغانشاه را با زن و فرزند و خویش و پیوند به خوارزم برد. ابن اثیر می گوید: این روایت با روایت نخستین فرق دارد. و ماهر دو روایت را آوردیم تا اهل نظر خود به تحقیق و استکشاف پردازند و معلوم کنند کدامیک صحیحتر است و بر آن اعتماد کنند. والله تعالی اعلم.

کشته شدن سلطان طغرل و تصرف خوارزمشاه ری را

پیش از این در اخبار دولت سلجوقیان از حکومت ارسلان شاه بن طغرل در کفالت ایلدگز و بعد از او پسرش محمد جهان پهلوان و سپس پسر دیگرش قزل ارسلان سخن گفتیم. او سلطان طغرل بن الب ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه را در بند کشید. چون از دنیا رفت پسر برادرش قتلغ اینانج پسر محمد جهان پهلوان به جای او نشست. طغرل نیز از بند برهید و لشکری گرد آورد و در سال ۵۸۸ به جنگ قتلغ رفت. قتلغ در این نبرد منهزم شد و به ری گریخت و از علاءالدین تکش یاری طلبید. تکش به یاری او آمد. قتلغ از کاری که کرده بود - در فراخواندن تکش - پشیمان شد و به یکی از قلاع ری پناه برد. خوارزمشاه ری و قلعه طبرک را بگرفت و در آن قلعه نگهبانان گماشت و چون شنید که سلطان شاه در غیاب او به خوارزم لشکر برده است، بشتاب بازگردید. در راه خبر یافت که مردم خوارزم سلطان شاه را راه نداده اند و او نومید بازگشته است. علاءالدین تکش زمستان را در خوارزم درنگ کرد. چون سرما به پایان آمد، در سال ۵۸۹ لشکر به مرو برد تا برادر خود سلطان شاه را گوشمال دهد. از دو رسولان در جنبش آمدند و منازعه به مصالحه بدل گردید. آنگاه نایب برادرش در قلعه سرخس از او امان خواست. برفت و آن قلعه بگرفت. در سال ۵۸۹ سلطان شاه بمرد و خوارزمشاه تکش به مرو رفت و آن شهر را بگرفت. همچنین نسا و ایبورد و طوس و دیگر سرزمین های قلمرو برادر را در ضبط آورد و بر خزاین او دست یافت. آنگاه پسر خود علاءالدین محمد را به امارت مرو

فرستاد و پسر بزرگ خود ملکشاه را به نیشابور فرستاد و این در پایان سال ۵۸۹ بود. خوارزمشاه علاءالدین تکش، سپس خبر یافت که طغرل در ری خروج کرده و میان او و قتلغ اینانج ماجراها رفته است. قتلغ از تکش یاری خواست. رسول خلیفه نیز برسید و از طغرل شکایت کرد و منشور اقطاع بلاد را به او داد. خوارزمشاه از نیشابور به ری رفت. قتلغ در برابر او اظهار فرمانبرداری نمود و با او همراه شد تا پیش از آنکه طغرل سپاه خود تعبیه کند بر سر او تا زد. طغرل خود را بی محابا بر صف دشمن زد. گردش را بگرفتند و او را کشتند. این واقعه در ماه ربیع الاول سال ۵۹۰ اتفاق افتاد. خوارزمشاه سر او را به بغداد فرستاد و همدان و بلاد جبل را سراسر بگرفت.

خلیفه الناصر لدین الله همراه با وزیر خود مؤید الدین بن القصاب برای خوارزمشاه تکش خلعت‌ها و تحف فرستاده بود و نیز لشکری جهت یاری او. مؤیدالدین در نزدیکی همدان فرود آمده بود. خوارزمشاه او را به خیمه خود خواند. ابن القصاب گفت: شایسته است که تو به خیمه من آیی. خوارزمشاه که با او دل بد کرده بود به جانب خیمه او در حرکت آمد. مؤیدالدین بترسید و به کوهی در آن حوالی گریخت و در آنجا پناه گرفت. خوارزمشاه به همدان بازگردید و همه اعمال آن را به قتلغ اینانج تسلیم کرد و بخش‌هایی را نیز به برخی از ممالیک خویش به اقطاع داد. آنگاه میاجق^۱ را بر همگان که در آن حوالی بودند سروری داد و خود به خوارزم بازگردید.

در سال ۵۹۱ میان میاجق و قتلغ خلاف افتاد و کار به جنگ کشید و قتلغ اینانج منهزم گردید.

وزیر، مؤیدالدین بن القصاب به خوزستان رفت و خوزستان و بسیاری از بلاد فارس را بگرفت و ابن شمله و امرای او را دستگیر کرد و همه را به بغداد فرستاد و خود به ضبط آن بلاد پرداخت. قتلغ اینانج نیز که از میاجق گریخته بود به او پیوست و از او خواست لشکر به ری برد و تصرف ری را در نظر او بس آسان شمرد. و با او به همدان راند. میاجق و پسر خوارزمشاه ری را در تصرف داشتند. مؤیدالدین بن القصاب در سال ۵۹۱ همدان را گرفت و عازم ری شد. خوارزمیان از برابر او واپس نشستند. وزیر از پی ایشان لشکر فرستاد تا آنان را در دامغان و بسطام و جرجان به عقب راندند، سپس بازگشتند. وزیر بر ری مستولی شد. سپس قتلغ اینانج بر وزیر عصیان کرد و در ری تحصن گزید. وزیر ری را

۱. متن: مناجی

محاصره نمود و بر آن غلبه یافت و قتلغ اینانج به ساوه پناه برد وزیر از پی او برفت. تا در دربند کرج^۱ به او رسید. چون نبرد پیوستند قتلغ اینانج، شکست خورد. ولی جان خود از معرکه برهانید.

وزیر، مؤیدالدین بن القصاب، به همدان آمد و سه ماه در خارج شهر مقام کرد. خوارزمشاه نزد او رسولی فرستاد و او را از اعمالی که مرتکب شده بود ملامت کرد و گفت بلادی را که تصرف کرده بازپس دهد. ولی وزیر به سخن او گوش نداد.

خوارزمشاه لشکر بر سر او آورد ولی در این اثنا و پیش از رسیدن تکش، وزیر بمرد. سپاهیان او در ماه شعبان سال ۵۹۲ جنگ را آغاز کردند و از خوارزمشاه شکست خوردند و بسیاری کشته شدند. خوارزمشاه پیکر وزیر خلیفه را از گور بیرون آورد و سرش ببرید و به خوارزم فرستاد و چنان نمود که در جنگ کشته شده است. خوارزمشاه تکش بر همدان غلبه یافت و لشکر به اصفهان فرستاد و اصفهان را بگرفت و پسر خود را در اصفهان نهاد و خود به خوارزم رفت.

پس از رفتن علاءالدین تکش سپاه خلیفه الناصرالدین الله به سرداری سیفالدین طغرل که بلاد لحف را در عراق به اقطاع داشت، به اصفهان آمد. مردم اصفهان او را دعوت کرده بودند. سپاه خوارزمشاه از اصفهان برفت و به خوارزمشاه پیوست.

آنگاه ممالیک محمد جهان پهلوان - که یاران قتلغ اینانج بودند - گردآمدند و نزد کورکجه، یکی از اعیان خود، شدند و به ری حمله آوردند و آن را بگرفتند. سپس به اصفهان رفتند و آنجا را نیز در تصرف آوردند. کورکجه به دیوان بغداد رسول فرستاد که ری و خوار^۲ ری و ساوه و قم و کاشان و مضافات آنان را به او دهند و اصفهان و همدان و زنجان و قزوین از آن دیوان خلیفه. این خواهش به اجابت رسید. والله اعلم.

وفات ملکشاه پسر خوارزمشاه تکش

گفتیم که خوارزمشاه علاءالدین تکش پسر خود، ملکشاه را، در سال ۵۸۹ امارت نیشابور داد و خراسان را نیز بدان منضم نمود و او را ولیعهد خود ساخت. پسر تا سال ۵۹۳ در آن مقام بود و در ماه ربیع الاول سال ۵۹۳ بمرد. از او پسری برجای ماند به نام هندوخان. پس از مرگ ملکشاه، تکش پسر دیگر خود قطبالدین محمد را به جای او امارت خراسان داد. قطبالدین در مرو اقامت گزید.

۲. متن: جوار

۱. متن: دربند کرج

شکست لشکر ختا از غوریان

چون خوارزمشاه تکش ری و همدان و اصفهان را گرفت و ابن قصاب وزیر خلیفه را منهزم ساخت، نزد خلیفه الناصرالدین الله پیام فرستاد و خواست تا در بغداد به نام او خطبه بخوانند. خلیفه از این سخن به هم برآمد و نزد غیاثالدین پادشاه غزنه و غور رسولی فرستاد و از او خواست که قصد بلاد خوارزم کند. غیاثالدین نیز نامه‌ای تهدیدآمیز به خوارزمشاه نوشت که اینک به قصد تسخیر بلاد او در حرکت می‌آید. خوارزمشاه بیمناک شد و از ترکان ختایی یاری طلبید و گفت اگر به یاری او نشتابند غیاثالدین بلاد او را خواهد گرفت همچنانکه بلخ را گرفته است. ترکان ختایی لشکر در حرکت آوردند و به بلاد غور رسیدند و به بهاءالدین سام ملک بامیان که در بلخ بود پیام دادند که از آنجا بیرون رود و در سراسر بلاد غور دست به آشوب زدند.

خوارزمشاه تکش نیز آهنگ هرات کرد و به طوس رسید. امرای غوری چون محمودبن جریک^۱ اقطاع دار طالقان و حسین بن خرمیل^۲ و امیر خروش^۳ در خراسان گرد آمدند و سپاه‌های خود بسیج کردند و بر لشکر ختا زدند و آنان را تا جیحون واپس راندند و بسیاری را کشتند و بسیاری در جیحون غرق شدند. پادشاه ختا نزد خوارزمشاه تکش کس فرستاد و گفت که سبب این جنایت او بوده و اینک باید دیه کشتگان قوم او را بپردازد.

تکش به غیاثالدین غوری روی آورد تا دل او را با خود مهربان کند. و چنان نهادند که تکش سر به فرمان خلیفه نهد و آنچه ختاییان از بلاد اسلام گرفته‌اند باز پس دهد. تکش به پادشاه ختا پاسخ داد لشکر تو آمده بودند که بلخ را از غوریان بستانند و نه برای یاری من آمده بودند و گفت که او خود اکنون در فرمان غیاثالدین است. پادشاه ختا بار دیگر لشکر بسیج کرده به سوی او فرستاد و خوارزم را در محاصره گرفت. این بار نیز پس از آنکه شماری کثیر از آنان به قتل رسیدند بازگشتند. تکش خوارزمشاه از پی ایشان براند و بخارا را محاصره نمود تا در سال ۵۹۴ بخارا را در تصرف آورد و به خوارزم بازگردید. والله تعالی ولی التوفیق.

۱. متن: محمدبن بک

۲. متن: مرمیل

۳. متن: خروس

تصرف خوارزمشاه تکش^۱ ری و بلاد جبل را

خوارزمشاه تکش برای بازپس گرفتن ری و بلاد جبل از دست میاجق^۲ و دیگر ممالیک و امرای پهلوانی که سر به عصیان برداشته بودند، بدان صوب در حرکت آمد. میاجق آن بلاد را وا گذاشت و بگریخت. خوارزمشاه تکش آن بلاد بگرفت و او را به حضور فراخواند ولی میاجق از حضور سرباز زد. خوارزمشاه تکش از پی او رفت. بسیاری از یاران میاجق امان خواستند و به تکش پیوستند. میاجق به دژی از اعمال مازندران پناه برد و در آنجا موضع گرفت.

تکش نزد خلیفه الناصرالدین رسول فرستاد. خلیفه برای او و پسرش قطب‌الدین محمد خلعت فرستاد و فرمان حکومت بلادی را که در دست داشت به او ارزانی داشت آن‌گاه تکش به قتال اسماعیلیان رفت و یکی از دژهای آنان را در حوالی قزوین فتح کرد و به محاصره قلعه الموت لشکر برد. در این محاصره رئیس شافعیان ری، صدرالدین محمد بن الوزان که نزد تکش مقامی ارجمند داشت و همواره ملازم او بود کشته شد. تکش پس از این واقعه به خوارزم بازگردید.

در این حال چند تن از اسماعیلیان بر وزیر او نظام‌الملک مسعود بن علی حمله کردند و او را کشتند. پسرش قطب‌الدین محمد قصد قتال آنان نمود و به قلعه ترشیش، یکی از قلعه‌های ایشان، رفت و آن را در محاصره گرفت. ساکنان قلعه پیشهاد کردند که صد هزار دینار بگیرد و برود. قطب‌الدین نخست نپذیرفت و چون خبر بیماری پدر شنید، اجابت کرد و آن مال بگرفت و بازگردید. والله اعلم.

۲. متن: مناخق

۱. متن: تکین

پادشاهی محمد خوارزمشاه

خوارزمشاه تکش‌بن ایل ارسلان^۱ بن اتسزبن محمدبن انوشکین فرمانروای خوارزم پس از آنکه بر بسیاری از بلاد خراسان و ری و همدان و جیل دست یافت، به هنگامی که از خوارزم به نیشابور می‌رفت، در ماه رمضان سال ۵۹۶ جهان را بدرود گفت.

چون بیماریش شدت یافت نزد فرزندش محمد پیام فرستاد و او را از حال خود بی‌گانه‌اند و به بالین خویش فراخواند. محمد پس از مرگ او برسد. یاران تکش با او به پادشاهی بیعت کردند و چون پدرش او را نیز علاءالدین لقب دادند. محمد پیکر پدر را به خوارزم انتقال داد و در مدرسه‌ای که آنجا بنا کرده بود به خاک سپرد.

علاءالدین تکش پادشاهی عادل و آگاه از اصول و فقه مذهب حنفی بود.

چون تکش از دنیا رفت پسر دیگرش علی شاه در اصفهان بود. برادرش محمد او را فراخواند. چون از اصفهان بیرون آمد. مردم اصفهان خزاین و بار و بنه‌اش را تاراج کردند. خوارزمشاه علاءالدین محمد او را امارت خراسان داد. هندوخان پسر برادرشان ناصرالدین ملکشاه در نیشابور بود. جدش تکش بعد از پدر او را در آن مقام ابقا کرده بود. هندوخان به سبب عداوتی که میان عمش علاءالدین محمد و پدرش ملکشاه بود، از او سخت بی‌مناک بود. از این رو پس از مرگ جدش تکش بسیاری از اموال و خزاین او را غارت کرد و به مرو رفت.

چون خبر مرگ تکش به غیاث‌الدین پادشاه غور رسید با آنکه میانشان عداوت بود به عزا نشست و از او تجلیل کرد. هندوخان لشکری گرد آورد و به خراسان راند. علاءالدین محمدبن تکش لشکری به سرداری جقر^۲ ترک به مقابله‌اش فرستاد. هندوخان از رویارویی با این سپاه بترسید و نزد غیاث‌الدین غوری رفت و از او یاری طلبید.

۱. متن: الب ارسلان

۲. متن: جنقر

غیاث‌الدین نیز اکرامش کرد و وعدهٔ یاریش داد.

جقر به شهر مرو درآمد و مادر و فرزندان هندوخان را در عین اکرام به خوارزم فرستاد. چون غیاث‌الدین از این امر خیر یافت. نزد نایب خود در طالقان محمدبن جریک^۱، کس فرستاد و فرمان داد که جقر را تهدید کند. او نیز چنین کرد و از طالقان به مروالروء رفت و آنجا را تصرف کرد و به جقر پیام داد که یا در مرو به نام غیاث‌الدین خطبه بخواند یا از آنجا برود. جقر در نهان محمدبن جریک را پیام داد که برای او از غیاث‌الدین امان بخواهد. غیاث‌الدین را با این پیام طمع بجنید و به برادرش شهاب‌الدین نوشت که لشکر به خراسان برد. والله اعلم.

استیلای ملوک غور بر اعمال خوارزمشاه محمدبن تکش در خراسان و بازپس گرفتن او بار دیگر آن بلاد را سپس محاصرهٔ هرات

چون جقر از غیاث‌الدین امان طلبید و غیاث‌الدین طمع در متصرفات او در خراسان نمود، غیاث‌الدین تا در این باب رای بزند برادر خود شهاب‌الدین را به غزنه فراخواند. شهاب‌الدین نیز رهسپار غزنه شد. غیاث‌الدین با نایب خود در هرات، عمر بن محمد مرغنی، مشورت کرد. مرغنی او را از لشکرکشی به خراسان نهی کرد. در این حال برادرش شهاب‌الدین با سپاه غزنه و غور و سیستان برسد و در اواسط سال ۵۹۷ لشکر در حرکت آمد. نامهٔ امیرجقر نایب محمد خوارزمشاه در مرو در نزدیکی طالقان به شهاب‌الدین رسید و او را در کار خویش دلیر نمود. غیاث‌الدین برادر را اجازت داد و او به سوی مرو روان شد و با سپاهیان خوارزم که در مرو بودند نبرد کرد و بر آنان غلبه یافت و در مرو شهرتندشان نمود. آنگاه با فیل به بارو حمله کرد. مردم شهر امان خواستند و سر به فرمان نهادند. جقر از شهر بیرون آمد و نزد شهاب‌الدین رفت. چون شهر فتح شد غیاث‌الدین بیامد و جقر را گرامی داشت و به هرات فرستاد و مرو را به هندوخان پسر ملکشاه - چنان‌که وعده کرده بود - تسلیم نمود. آنگاه لشکر به سرخس برد. سرخس را به صلح بگرفت و امیر زنگی بن مسعود را که از بنی اعمام او بود بر آن امارت داد و نسا و ابیورد را نیز به اقطاع او داد. آنگاه رهسپار طوس شد و سه روز شهر را در محاصره گرفت. مردم طوس امان خواستند و شهر تسلیم شد. آنگاه به نزد علی شاه پسر

۱. متن: در همه جا خریک

علاءالدین تکش که از سوی برادر خود علاءالدین محمد در نیشابور بود پیام فرستاد که باید به اطاعت او درآید. علی شاه سربر تافت. غیاثالدین از یک سو و شهابالدین از دیگر سو بر نیشابور تاختند. باروی شهر را شکافتند و به شهر درآمدند و ندای امان در دادند. علی شاه را اسیر کرده بیاوردند. غیاثالدین امانش داد و اکرامش نمود و جمعی از امرای خوارزم را به هرات فرستاد و پسر عم و داماد خود - شوهر دخترش - ضیاءالدین محمد بن ابی علی غوری را امارت خراسان داد و او را علاءالدین لقب داد و با جمعی از وجوه غوریه در نیشابور جای داد و به مردم نیشابور نیکی کرد. پس علی شاه را به برادر خود شهابالدین سپرد و به هرات رفت.

شهابالدین به قهستان رفت. در آنجا شنید که در آن نزدیکی یکی از قریه‌های اسماعیلیه است. شهابالدین فرمان داد همه مردان - اسماعیلیان را بکشند و زن و فرزندانشان را اسیر کرد و اموالشان را تاراج نمود و قریه را ویران ساخت. سپس به یکی از قریه‌های اسماعیلیه - از اعمال قهستان - لشکر برد. مردم قلعه - پس از محاصره - امان خواستند. شهابالدین یکی امرای غور را بر آنها برگماشت تا شعار اسلام اقامه نماید. صاحب قهستان، شکایت به غیاثالدین برد و گفت که میان ما پیمان بوده و شهابالدین آن را پیمان شکسته است. در این احوال خبر یافت که برادرش قلعه دیگری را محاصره کرده است. غیاثالدین یکی از ثقات یاران خود را نزد او فرستاد. و فرمان داد که از محاصره باز ایستد و از آنجا برود.

چون شهابالدین از این فرمان سربر تافت آن امیر طناب‌های خیمه‌اش را برید. شهابالدین به خشم آمد و از همانجا رهسپار هند شد.

خوارزمشاه علاءالدین محمد بن تکش از حرکت غیاثالدین و شهابالدین خبر یافت. نامه‌ای به غیاثالدین نوشت و او را از این‌که بلادش را تصاحب کرده است ملامت نمود و خواست که هرچه گرفته بازپس دهد و تهدید کرد که از لشکر ختا یاری خواهد گرفت. غیاثالدین در دادن پاسخ ملاحظه کرد، زیرا برادرش شهابالدین به هند رفته بود و او را به سبب بیماری نقرس توان حرکت نداشت.

خوارزمشاه به علاءالدین غوری نایب غیاثالدین بن در نیشابور نامه نوشت که هرچه زودتر از نیشابور برود. او نیز ماجرا به غیاثالدین نوشت. غیاثالدین او را وعده یاری داد.

محمد خوارزمشاه در پایان سال ۵۹۷ از خوارزم در حرکت آمد. چون به نزدیکی ایبورد رسید هندو خان پسر برادر او از مرو بگریخت و نزد غیاث‌الدین رفت.

محمد خوارزمشاه مرو و نسا و ایبورد را بگرفت و رهسپار نیشابور شد. علاء‌الدین غوری در نیشابور بود. محمد خوارزمشاه نیشابور را محاصره نمود. محاصره مدت گرفت و مردم امان خواستند و او را سوگند دادند که به آنان آسیبی نرساند. خوارزمشاه امانشان داد و به جای ایشان نیکی نمود و از علاء‌الدین غوری خواست که بکوشد تا میان او و غیاث‌الدین را اصلاح کند. علاء‌الدین غوری به عهده گرفت که چنین کند و به هرات رفت که اقطاع او در آنجا بود. علاء‌الدین غوری از اینکه غیاث‌الدین به یاری او نیامده بود خشمگین بود از این رو نزد او نرفت.

محمد خوارزمشاه به حسین بن خرمیل از امرای غوری نیز نیکی نمود. آن‌گاه به سرخس لشکر برد. امیرزنگی، یکی از نزدیکان غیاث‌الدین، فرمانروای سرخس بود. خوارزمشاه چهل روز سرخس را محاصره نمود و بر آن تنگ گرفت و زاد از شهر ببرد. امیرزنگی از او خواست که اندکی راه بگشاید تا بیرون آید و امان خواهد. چون خوارزمشاه راه را گشود، مردم سرخس شهر از هرچه بدان نیاز داشتند بیناشتند. آن‌گاه جمعی از عجزه را از شهر بیرون فرستاد و بار دیگر به مقاومت پرداخت. محمد خوارزمشاه از کرده خویش پشیمان شد و از سرخس برفت و لشکری به محاصره آن گماشت.

چون محمد خوارزمشاه برفت محمد بن جریک از طالقان بیامد و به امیرزنگی پیام داد که آهنگ آن دارد که خوارزمیان را قلع و قمع کند. خوارزمیان این خبر بشنیدند و از سرخس دور شدند. زنگی از شهر بیرون آمد و با محمد بن جریک دیدار کرد و با او به مروالروء رفت و خراج آنها و بلاد مجاور آن را گرد آورد.

محمد خوارزمشاه سپاهی قریب به سه هزار تن به سرداری دایی خود بر سر ایشان فرستاد محمد بن جریک با نهصد سوار بر آن سپاه زد و آن را منهزم نمود و بسیاری را بکشت و اسیر کرد و لشکرگاهشان به غنیمت برد و خوارزمشاه به خوارزم بازگردید.

محمد خوارزمشاه نزد غیاث‌الدین رسول فرستاد و خواستار صلح شد. غیاث‌الدین پاسخی مغالطه‌آمیز به یکی از سرداران غور یعنی حسین^۱ بن محمد مرغنی بداد. چون

مرغنی به خوارزم آمد و محمد خوارزم از حقیقت امر آگاه شد او را بگرفت و در بند کشید و لشکر به هرات برد. مرغنی از خوارزم به برادر خود عمر بن محمد مرغنی امیر هرات خبر داد و او را به استوار ساختن شهر پرداخت.

سبب تصمیم خوارزمشاه به حمله به هرات آن بود که دو تن از خادمان سلطان شاه عم او، پس از مرگ سلطان شاه به غیاث‌الدین پیوسته بودند. غیاث‌الدین نیز آنان را اکرام کرده و در هرات جای داده بود. این دو در نهان به محمد خوارزمشاه نامه نوشته و او را به هرات فراخوانده بودند. خوارزمشاه نیز برفت و هرات را محاصره کرد. امیر هرات عمر بن محمد مرغنی را برادرش که در زندان خوارزم بود از آن دو مرد خبر داده بود که با محمد خوارزمشاه در نهان مکاتبه دارند. امیر هرات این سخن باور نمی‌داشت تا آن‌گاه که دستخط یکی از آنها را برایش بفرستاد. امیر هرات آن دو را و همدستانشان را در بند کرد. چون خوارزمشاه از هرات طرفی نسبت لشکری به طالقان فرستاد. محمد بن جریک بر این لشکر ظفر یافت. چنانکه حتی یک تن هم از ایشان، رهایی نیافت. آن‌گاه غیاث‌الدین، پسر خواهر خود الب‌غازی^۱ را با لشکری از غوریان گسیل داشت. اینان در نزدیکی لشکر خوارزمشاه محمد بن تکش فرود آمدند و راه زاد و آذوقه بر آنان بستند. پس غیاث‌الدین خود با لشکری اندک بیامد و او نیز در نزدیکی هرات فرود آمد. در این هنگام بیشتر سپاهیان او با برادرش شهاب‌الدین در هند بودند و از این‌رو علیه خوارزمشاه دست به اقدامی نمی‌زد. خوارزمشاه پس از شکست لشکری که به طالقان فرستاده بود، به ادامه محاصره هرات قادر نبود. بنابراین از آنجا برخاست. یکی از علل ترک محاصره هرات آن بود که غیاث‌الدین و الب‌غازی هر دو در نزدیکی او فرود آمده بودند. دیگر آن‌که خبر یافت که شهاب‌الدین نیز از هند به غزنه می‌آید. پس با عمر بن محمد مرغنی امیر هرات به گرفتن مالی مصالحه کرد و پس از چهل روز که هرات را محاصره کرده بود از آنجا به مرو رفت. این واقعه در اواسط سال ۵۹۸ اتفاق افتاد.

چون شهاب‌الدین بیامد و از آن‌چه خوارزمشاه کرده بود مطلع گردید، از غزنه به بلخ و از بلخ به بامیان رفت تا به قتال خوارزمشاه رود. مقدمه دوسپاه به یکدیگر رسیدند. جنگ در پیوستند و از دوسو خلقی کشته شد. خوارزمشاه چونان منزه‌مان میدان نبرد را ترک گفت و امیر سنجر فرمانروای نیشابور را که متهم به خدعه شده بود، به قتل رسانید.

۱. متن: البوغانی

شهاب‌الدین در طوس درنگ کرد تا زمستان سپری شد و قصد آن داشت که به محاصره خوارزم رود. در این احوال خبر وفات برادرش غیاث‌الدین برسد. بناچار به هرات بازگردید و محمدبن جریرک را در مرو نهاد. در این احوال - یعنی در سال ۵۹۹ - گروهی از امرای خوارزم به مرو تاختن آوردند. ابن جریرک به مقابله برخاست و از خوارزمیان جز اندکی از مرگ نرستند.

شهاب‌الدین فرمان داد که لشکر غور عازم خوارزم شود. خوارزمشاه نیز لشکری به سرداری برفورترک^۱ به قتال محمدبن جریرک فرستاد. در ده فرسنگی مرو دو لشکر را مصاف افتاد. ابن جریرک بگریخت و به مرو بازگشت و لشکر خوارزم پانزده روز شهر را در محاصره گرفت. ابن جریرک امان خواست و از شهر بیرون آمد و بکشتندش.

شهاب‌الدین از مرگ او سخت اندوهگین شد. میان شهاب‌الدین و خوارزمشاه از دوسو رسولان به آمدوشد پرداختند ولی کار به جایی نرسید. شهاب‌الدین آهنگ بازگشت به غزنه نمود و پسر خواهر خود، الب غازی را امارت هرات و همچنین علاء‌الدین محمدبن ابی‌علی غوری را امارت فیروزکوه^۲ داد و سپهسالاری خراسان و بیشتر امور آن دیار را بدو تفویض کرد و خود در سال ۵۹۹ به غزنه بازگردید.

خوارزمشاه در اواسط سال ۶۰۰ به هرات لشکر آورد. الب غازی در هرات بود. شهاب‌الدین از غزنه به لهاور^۳ به غزا رفته بود. خوارزمشاه در آخر شعبان وارد هرات شد. در هنگام محاصره خلقی از دو طرف کشته شده بود حسین بن خرمیل^۴ در کرزیان^۵، اقطاع خود بود. او به خدعه نزد خوارزمشاه پیام فرستاد که سپاهی نزد او فرستد تا فیل و خزانه شهاب‌الدین را تسلیم کند. خوارزمشاه هزار سوار نزد او فرستاد. او و حسین بن محمد مرغنی راه بر آنان گرفتند و جز اندکی باقی را کشتند. خوارزمشاه از کاری که کرده بود پشیمان شد. آنگاه به الب غازی پیام داد که از شهر بیرون آید و طاعت بپذیرد ولی الب غازی جوابی درشت داد. قضا را در این اوان بیمار شد و بیم آن یافت که مباد بیماری او را از حمایت بلد غافل سازد آنگاه خوارزمشاه شهر را به قهر تصرف کند. این بود که به خواست‌های او تن در داد و با او پیمان صلح بست و هدایایی برایش گسیل داشت. پس خود از شهر بیرون آمد که به دیدار او رود بناگاه بیفتاد و بمرد. خوارزمشاه از آنجا که بود

۳. متن: لهاوون

۲. متن: مروزکوره

۱. متن: منصور

۵. متن: خوزستان

۴. متن: حسن بن خرمیل

کوچ کرد و منجنیق‌ها را بسوخت و عازم سرخس شد و در آنجا بماند.

محاصره کردن شهاب‌الدین غوری محمد خوارزمشاه را و انهزام او از لشکر ختا چون شهاب‌الدین از آنچه خوارزمشاه در هرات کرده بود و مرگ نایب و خواهرزاده‌اش الب غازی خبر یافت، آهنگ غزای هند داشت، فسخ عزیمت کرده به عزم خوارزم در حرکت آمد. خوارزمشاه از سرخس به مرو رفته بود و در خارج شهر فرود آمده بود. چون از حرکت آن سپاه آگاه شد به خوارزم بازگشت و بر شهاب‌الدین پیشی گرفت و در شوره‌زارهای اطراف آب افگند. شهاب‌الدین چهل روز طول کشید تا توانست خود را به خوارزم برساند. چون میان دو لشکر جنگ در گرفت، از دوسو خلقی کشته شدند. از جمله از غوریان حسین مرغنی به قتل رسید و جماعتی از خوارزمیان اسیر شدند. شهاب‌الدین همه اسیران را به قتل آورد. چون خوارزمشاه عرصه را بر خود تنگ دید به ماوراءالنهر رسول فرستاد و از ترکان ختایی یاری خواست. آنان نیز لشکر خود بسیج کرده روانه غور شدند. چون شهاب‌الدین بشنید، به سوی ختاییان لشکر به جنبش آورد. در صحرای آند خود نبرد درگرفت. شهاب‌الدین به اندخود درآمد. کفار او را محاصره کردند. عاقبت تن به مصالحه داد و جان به طالقان برد. در همه جا شایع شده بود که او کشته شده است. چون به طالقان رسید حسین بن خرمیل او را چادر و دیگر مایحتاج داد و به غزنه روان نمود. شهاب‌الدین از بیم آن‌که حسین بن خرمیل به خوارزمشاه پیوندد او را با خود به غزنه برد و حاجب خود گردانید.

چون شهاب‌الدین به غزنه آمد، دید که به سبب شایعه قتل او میان امرا اختلاف افتاده است. و ما در اخبار غوریان از آن وقایع سخن آورده‌ایم. غیاث‌الدین همه سپاه خود را از هند و غزنه گرد آورد و بار دیگر آماده نبرد خوارزمشاه شد.

در باب شکست او از ختا روایت دیگری هم هست که ما در جای خود آن را ذکر کرده‌ایم و آن این است که شهاب‌الدین به سبب کمی آب لشکر خود را دسته دسته در صحرای اندخود به طلب آب می‌فرستاد و لشکریان ختا در این پراکندگی بر آنان حمله می‌کردند و آنان را نابود می‌ساختند و کس باز نمی‌گشت که خبر این ماجرا بدو دهد. شهاب‌الدین خود در ساقه لشکر بود و از آن‌چه می‌گذشت هیچ خبر نداشت. نبرد با

شدت تمام چهار روز مدت گرفت. یک شب شهاب‌الدین جمعی از لشکر خود را بیرون فرستاد و چنان نهاد که آنان بامدادان بیایند، گویی از جایی مدد رسیده است. ملک سمرقند که مسلمان بود از تسلط ختا بر اسلام می‌ترسید. ختاییان را به وحشت افگند که اینک از اطراف مدد می‌رسد و بهتر است با او صلح کنند. ختاییان نیز خواستار صلح شدند. بدین گونه شهاب‌الدین از این مهلکه برهید. این واقعه در سال ۶۰۱ اتفاق افتاد و شهاب‌الدین پس از این جنگ بمرد.

استیلای خوارزمشاه بر بلاد غور در خراسان

نایب غوریان در هرات حسین بن خرمیل بود. چون شهاب‌الدین غوری در ماه رمضان سال ۶۰۲ از دنیا رفت، غیاث‌الدین محمود پسر غیاث‌الدین برادر او زمام حکومت را در دست گرفت و علاء‌الدین محمود بن ابی‌علی سرورکاه (۹) را که شهاب‌الدین بر بلاد غور امارت داده بود برانداخت.

چون خبر مرگ شهاب‌الدین به حسین بن خرمیل نایب او در هرات رسید، اعیان بلد و قاضی را فراخواند و با آنان - بظاهر - پیمان نهاد که در برابر هجوم محمد خوارزمشاه هرات را نیک نگه دارند. ولی درنهایت نزد خوارزمشاه پیام فرستاده اظهار فرمانبرداری کرده بود و برای او گروگان فرستاده بود و خواسته بود که برای جلوگیری از غوریان لشکری نزد او فرستد. خوارزمشاه نیز از نیشابور لشکری گسیل داشت و فرمان داد که از ابن خرمیل اطاعت کنند. در خلال این احوال غیاث‌الدین محمود به ابن خرمیل نامه می‌نوشت و او را به اطاعت از خود فرامی‌خواند. او نیز وعده‌های نیکو می‌داد. چون غیاث‌الدین محمود از وعده‌هایی که با خوارزمشاه نهاده بود آگاه شد، آهنگ گوشمال او نمود. ابن خرمیل با اعیان شهر به مشورت نشست که اکنون چه چاره می‌اندیشند. علی بن عبدالخلاق^۱ بن زیاد مدرس نظامیه^۲ هرات و ناظر اوقاف گفت: رای صواب این است که از روی صداقت به غیاث‌الدین اظهار فرمانبرداری کنی و به نام او خطبه بخوانی. ابن خرمیل گفت: بر جان خویش می‌ترسم بهتر است تو بروی و برای من از او پیمان گیری. او نیز چنین کرد و نزد غیاث‌الدین محمود رفت و او را از حقیقت کار ابن خرمیل خبردار کرد و غیاث‌الدین محمود را به آوردن لشکر به هرات ترغیب نمود.

۱. متن: عبدالخالق

۲. متن: امیه

غیاث‌الدین محمود نامه‌ای به والی خود در مرو نوشت و او را فراخواند، والی از آمدن سربر تافت ولی مرویان وادارش کردند که برود. او نیز بناچار نزد غیاث‌الدین رفت و غیاث‌الدین او را خلعت‌ها و اقطاع داد. همچنین والی خود در طالقان را، که امیران‌بن قیصر^۱ نام داشت، فراخواند. او نیز از رفتن سربر تافت. غیاث‌الدین نیز طالقان را به امیر سونج معروف به امیر شکار که مملوک پدرش بود اقطاع داد. آنگاه خلعت‌ها و هدایایی همراه با عبدالخلاق‌بن زیاد نزد ابن خرمیل فرستاد. رسول غیاث‌الدین محمود، از ابن خرمیل خواست که اینک به نام او خطبه بخواند و ابن خرمیل همچنان ملاحظه می‌کرد تا لشکر خوارزمشاه از نیشابور برسد و خوارزمشاه خود از پی بیامد و در نزدیکی بلخ فرود آمد و شهر را محاصره نمود. ابن خرمیل از اینکه به خوارزمشاه وعده فرمانبرداری داده بود پشیمان شد. سپاهیان خوارزمشاه نیز دریافتند که ابن خرمیل با غیاث‌الدین محمود پیمان بسته است. پس شهر را ترک کرده نزد خوارزمشاه بازگشتند. ابن خرمیل نیز همراه با آنان هدایایی فرستاد.

چون غیاث‌الدین محمود از وصول لشکر خوارزمشاه به هرات آگاه شد اقطاعات ابن خرمیل را بستند و یارانش را بگرفت و اموالش را مصادره نمود و هرچه او را در گرزوان ذخایر و اموال بود همه را تصرف کرد.

ابن خرمیل دریافت که مردم شهر را، به غیاث‌الدین میل است و از او ناخشنودند، پس از شورش ایشان بیمناک شد و نزد قاضی حاضر گردید و اعیان شهر را بخواند و با ایشان به نرمی سخن گفت و گفت که او را در فرمان غیاث‌الدین است و گفت که لشکر خوارزمشاه را رانده است و می‌خواهد نامه‌ای نرد غیاث‌الدین فرستد و اطاعت خویش اعلام دارد. ابن خرمیل چنان وانمود کرد که نامه به غیاث‌الدین می‌فرستد ولی رسول را گفت که شب هنگام راه کج کند و به لشکریان خوارزمشاه - که از هرات بیرون رفته بودند - برسد و آنان را بازگرداند. روز چهارم رسول آنان را بازگردانید. ابن خرمیل به استقبال ایشان بیرون آمد و آنان را به شهر در آورد و چشمان علی بن عبدالخلاق فقیه را میل کشید و قاضی صاعد را از شهر بیرون راند و به تعقیب غوریان پرداخت و آنان به نزد غیاث‌الدین محمود رفتند. ابن خرمیل شهر را به لشکریان خوارزمشاه تسلیم نمود.

غیاث‌الدین محمود به سرداری علی بن ابی علی به هرات لشکر فرستاد. امیر امیران

۱. متن: امیران قطر

صاحب طالقان که غیاث‌الدین اقطاعش را گرفته بود و با او دل بد داشت با این لشکر بود و در طلایه حرکت می‌کرد. او نیز به ابن خرمیل پیام داد که در طلایه لشکر است. اگر او حمله کند خواهد گریخت و بر این پیمان نهادند. سپاه غیاث‌الدین محمود منهزم شد و بسیاری از امرایش به اسارت افتادند و ابن خرمیل در بلاد بادغیس و دیگر بلاد آن نواحی به تاخت و تاز پرداخت.

غیاث‌الدین عزم آن کرد که خود به هرات لشکر آورد ولی حوادث غزنه و آمدن صاحب بامیان بار دیگر به غزنه، او را از این کار بازداشت.

اما بلخ، چون خوارزمشاه از کشته شدن شهاب‌الدین آگاه شد همه غوریانی را که در مصاف خوارزم اسیر شده بودند آزاد کرد و به آنان نیکی کرد و اموال بخشید و آنان را مخیر کرد که خواهند در نزد او بمانند و خواهند نزد غیاث‌الدین محمود روند. از آن جمله با محمدبن علی بن بشیر پیمان بست و او را اقطاع داد و او را میان خود و صاحب بلخ سفیر گردانید. و برادر خود علی شاه را پیشاپیش با لشکر به بلخ فرستاد. چون به نزدیکی بلخ رسید عمادالدین عمر بن حسین غوری امیر بلخ بیرون آمد و از فرود آمدن علی شاه ممانعت کرد. علی شاه در چهار فرسنگی فرود آمد و ماجرا به برادر خود پیام داد. خوارزمشاه در ماه ذوالقعدة سال ۶۰۲ خود به محاصره بلخ آمد. مردم بلخ را یارای پایداری نبود منتظر رسیدن مدد از فرزندان بهاء‌الدین صاحب بامیان ماندند و آنان نیز گرفتار مسائل غزنه بودند. محمد خوارزمشاه بلخ را چهار روز محاصره کرد ولی پیروزی حاصل نکرد. پس محمدبن علی بن بشیر غوری را نزد عمادالدین عمر بن حسین که والی بلخ بود فرستاد و او را وعده‌های جمیل داد تا شهر را تسلیم کند ولی عمادالدین امتناع کرد، و خوارزمشاه رهسپار هرات گردید.

خوارزمشاه محمدبن تکش خبر یافت که فرزندان بهاء‌الدین، امرای بامیان، به غزنه رفته‌اند و تاج‌الدین یلْدِزْ^۱ آنان را اسیر کرده است، پس از عزم خود منصرف شد و محمدبن علی بن بشیر را نزد عمادالدین عمر بن حسین فرستاد و حال یاران او بگفت و او را به فرمانبرداری از خوارزمشاه و خطبه به نام او فراخواند. او نیز نزد خوارزمشاه رفت. خوارزمشاه خلعتش داد و به شهر خودش بازگردانید. این واقعه در آخر ماه ربیع‌الاول سال ۶۰۳ بود.

خوارزمشاه عازم گرزوان^۱ شد تا آنجا را محاصره کند. علی بن ابی علی در آنجا بود سر تسلیم بر زمین نهاد. خوارزمشاه نیز کر زبان را به ابن خرمیل داد. زیرا از اقطاعات او می بود. سپس نزد عمادالدین^۲ عمرین حسین صاحب بلخ رسول فرستاد و او را به خدمت خواند چون پیامد در بندش کشید و به خوارزم^۳ فرستاد و خود به بلخ رفت و بر آن شهر استیلا یافت و جغری ترک را بر آن امارت داد و به بلاد خود بازگردید.

استیلاي محمد خوارزمشاه بر ترمذ و تسليم آن به ختا

چون محمد خوارزمشاه بلخ را گرفت، از آنجا به ترمذ رفت. سپس عمادالدین عمرین حسین که پیش از این صاحب بلخ بود، در ترمذ بود. محمد بن علی بن بشیر را نزد او فرستاد و پیام داد که پدرت از اخص امرای من بود و بلخ را به من تسلیم کرد از او کاری سرزد که مرا خوش نیامد. معزز و مکرم به خوارزمشاه فرستادم و تو اکنون مرا چون برادری. فرمانروای ترمذ خود را در حالی دید که از یک سو در محاصره خوارزمشاه است و از دیگر سو در محاصره ختا و یارانش را یلدرز در غزنه اسیر کرده است. بناچار از خوارزمشاه امان خواست و شهر را به او تسلیم کرد. خوارزمشاه ترمذ را تسلیم ختا نمود و ختاییان مردمی کافر بودند. البته خوارزمشاه چنین کرد که از آسیب آنان در امان ماند. پس از چندی که فرصتی به دست آمد آن را بازپس گرفت. والله سبحانه و تعالی اعلم.

استیلاي محمد خوارزمشاه بر طالقان

چون خوارزمشاه ترمذ را گرفت لشکر به طالقان برد. طالقان از آن سونج امیر شکار بود و او نایب غیاث الدین محمود بود. خوارزمشاه نخست نزد او کس فرستاد تا او را به خود گرایش دهد ولی او از هرگونه گرایش امتناع کرد و آماده نبرد شد. [چون دو لشکر روبرو شدند از اسب فرود آمد و سلاح از تن بگشاد و به نزد خوارزمشاه شد زمین بیوسید و از او بخشایش خواست. خوارزمشاه که از این همه حقارت خشمگین شده بود از او روی گردانید و طالقان را بگرفت و بر هرچه در آنجا بود دست یافت و همه را گرد کرده برای غیاث الدین محمود فرستاد. آنگاه یکی از یاران خود را بر طالقان امارت داد^۴ و خود به

۱. متن: جوزجان ۲. متن: غیاث الدین ۳. متن: خوارزمشاه
۴. میان دو قلاب در من آشفته بود از ابن اثیر تکمیل شد (وقایع سال ۶۰۳).

سوی قلعه‌های کالوین^۱ و بیوار^۲ رفت. حسام‌الدین علی بن ابی‌علی صاحب کالوین بود. به دفاع بیرون آمد، خوارزمشاه او را سر جایش نشاند و رهسپار هرات شد و در بیرون شهر هرات لشکرگاه زد. رسول غیاث‌الدین با هدایا و تحف بیامد.

اما ابن خرمیل با جمعی از لشکریان خوارزمشاه به اسفزاز رفت و در ماه صفر سال ۶۰۳ مردم را امان داد و شهر را بگرفت. سپس آهنگ نبرد حرب بن محمد، صاحب سیستان نمود. حرب بن محمد بن ابراهیم از اعقاب خلف بن احمد بود که در عهد محمود سبکتکین پادشاه سیستان بود. ابن خرمیل از او خواست که به نام محمد خوارزمشاه خطبه بخواند و به فرمان او درآید و حرب بن محمد [اجابت کرد و حال آنکه غیاث‌الدین محمود پیش از این از او خواسته بود به نامش خطبه بخواند و او]^۳ امتناع کرده بود.

بدان هنگام که خوارزمشاه در هرات بود، قاضی صاعد بن فضل، همان که ابن خرمیل سال گذشته از هرات اخراج کرده و او نزد غیاث‌الدین محمود رفته بود، به هرات بازگردید. ابن خرمیل او را متهم کرد که دل با غوریان دارد. خوارزمشاه او را در قلعه زوزن حبس کرد و قضای هرات را به الصفی ابوبکر بن محمد سرخسی تفویض کرد. او در قضای هرات از صاعد و پسرش نیابت می‌کرد.

استیلای محمد خوارزمشاه بر مازندران و اعمال آن

در سال ۶۰۳ حسام‌الدین اردشیر صاحب مازندران بمرد و پسر بزرگش به جایش نشست و او برادر میانی را از درگاه براند و برادر به جرجان رفت. در جرجان ملک علی شاه بن تکش به نیابت از سوی برادر خود خوارزمشاه محمد بن تکش فرمان می‌راند. پسر حسام‌الدین اردشیر از آنچه برادر بزرگش بر سرش آورده بود شکایت کرد و از او خواست که به یاریش برخیزد. علی شاه از برادر اجازت خواست و در سال ۶۰۳ همراه او به مازندران رفت. در این روزها برادر بزرگ مرده بود و برادر کوچکتر به جای او نشسته بود. علی شاه با پسر حسام‌الدین در سراسر مازندران دست به آشوب و غارت و کشتار زد. برادر کوچکتر اکنون فرمانروای مازندران بود اموال و ذخایر را برگرفت و به قلعه کورا پناه برد. مهاجمان پس از آنکه به شهرهای بزرگ مازندران چون ساری و آمل

۱. متن: کالومین

۲. متن: مهوارپ

۳. میان دو قلاب از متن ساقط بود از ابن اثیر افزودیم (وقایع سال ۶۰۳).

دست یافتند و به نام خوارزمشاه خطبه خواندند، علی شاه به جرجان بازگردید و پسر حسام‌الدین اردشیر را که به دادخواهی نزد او آمده بودند به امارت مازندران گماشت و برادرش همچنان در قلعه کورا بود.

استیلای محمد خوارزمشاه بر ماوراءالنهر و قتال او با ختا و اسارت او و نجات یافتنش

گفتیم که چگونه ختا از آن زمان که سنجرین ملکشاه را از ماوراءالنهر رانده بودند بر آن سرزمین غلبه یافته بودند. انیان مردمی بودند که در چادرهایی که آن را خرگاه می‌نامیدند می‌زیستند و همچنان بر دین مجوس بودند و در نواحی اوزگند و بلاساغون و کاشغر زندگی می‌کردند. سلاطین سمرقند و بخارا از ملوک خانیه بودند و در اسلام و پادشاهی دارای سابقه‌ای ممتد. آنان از خان‌خانان^۱ می‌گفتند یعنی سلطان‌السلطین. دراین اوان ختاییان بر بلاد مسلمانان در ماوراءالنهر بازوساو نهاده بودند و پیوسته دست به قتال و غارت می‌زدند. این امر بر سلطان بخارا نصره‌الدین عثمان خان گران آمد. نزد خوارزمشاه رسولی فرستاد و از ستم ختا شکایت کرد و گفت: اگر به جنگ ایشان روی با تو همداستان شویم و آن‌چه به آنان می‌دهیم به تو خواهیم داد و خطبه و سکه به نام تو خواهد بود. بزرگان بخارا و سمرقند نیز پیام‌هایی چنین دادند و پیمان‌ها نهادند و نزد او گروگان‌ها فرستادند. محمد خوارزمشاه نیز بسیج نبرد کرد و برادر خود علی شاه را امارت طبرستان و جرجان داد و امیر کزلک‌خان را که از خویشاوندان مادری و اعیان دولت او بود امارت نیشابور داد و لشکری نیز با او همراه کرد. همچنین قلعه زوزن را به امین‌الدین یا تاج‌الدین ابوبکر سپرد. این امین‌الدین یا تاج‌الدین مردی ساریبان بود و روی در ترقی نهاد تا به فرمانروایی کرمان رسید. خوارزمشاه حکومت شهر جام رابه امیر جلدک داد و حیسن بن خرمیل را به هرات گماشت با هزار جنگجو و در سرخس و مرو نیز نایبانی معین کرد و با غیاث‌الدین محمود به آن‌چه از بلاد غور و گرمسیر^۲ در دست داشت مصالحه نمود آن‌گاه لشکر گردآورد و به خوارزم رفت و از آنجا بسیج نبرد نمود و از جیحون بگذشت و با سلطان بخارا و سمرقند دست اتحاد داد. در این احوال لشکر ختا نیز برسید و چند بار میانشان مصاف افتاد و چنگ همچنان ادامه یافت.

۱. متن: خان خاقان

۲. متن: گرمسین

در این جنگ مسلمانان شکست خوردند و خوارزمشاه اسیر شدند و لشکر شکست خورده او به خوارزم بازگردید و شایعه مرگ سلطان قوت گرفت.

کزک خان صاحب نیشابور و امین‌الدین صاحب زوزن که به محاصره هرات رفته بودند به شهرهای خود بازگشتند کزک خان باروی نیشابور را تعمیر کرد و بر شمار لشکر خویش بیفزود و ارزاق بسیار ذخیره نمود و راه خود کامگی پیش گرفت.

چون شایعه قتل خوارزمشاه به گوش برادرش علی شاه که در طبرستان بود رسید، خود را شاه خواند و نام برادر خود را از خطبه بیفکند.

به هنگام اسارت خوارزمشاه یکی از امرا به نام ابن مسعود، نیز با او اسیر شد. او همچنان چاره اندیشید که خود را به صورت سلطان درآورد و چنان نماید که او سلطان است و خوارزمشاه از امیران او و خادم او آن مرد ختایی که آن دو را اسیر کرده بود بدین خیال که ابن مسعود خوارزمشاه است او را اکرام می‌کرد. پس از چند روز ابن مسعود از او خواست که آن خادم را - که در حقیقت خوارزمشاه بود - نزد خاندان خود فرستد تا خبر زنده بودن او بدهد و از آنجا مالی بیاورد تا به او دهد. ختایی اجازه داد و خوارزمشاه نامه بستد و به خوارزم رسید آن روز که خوارزمشاه به شهر در آمد از روزهای فراموش نشدنی بود.

چون سلطان باز آمد از اعمال برادرش علی شاه در طبرستان و کزک خان در نیشابور خبر یافت. آنان نیز از ماجرا خبر یافتند. کزک خان به عراق گریخت و علی شاه به غیاث‌الدین محمود پیوست. غیاث‌الدین او را به اکرام فرود آورد. خوارزمشاه به نیشابور رفت و امور آنجا را به صلاح آورد و بر آن والی گماشت. سپس عازم هرات شد و به محاصره آن پرداخت. این واقعه در سال ۶۰۴ اتفاق افتاد.

کشته شدن ابن خرمیل و استیلای محمد خوارزمشاه بر هرات

ابن خرمیل^۱ لشکریان خوارزمشاه را به سبب اعمال ناپسندشان در هرات ناخوش می‌داشت. چون خوارزمشاه از جیحون گذشت و سرگرم قتال ختا شد ابن خرمیل جمعی از سپاهیان او را گرفت و به حبس فرستاد آن‌گاه به خوارزمشاه نامه نوشت و از رفتار ناپسند ایشان شکایت کرد و بدین‌گونه از کاری که کرده بود پوزش طلبید. خوارزمشاه نیز

۱. متن: حومیل

او را تحسین کرد و خواست تا آنان را نزد او فرستد تا در جنگ با ختا از ایشان استفاده کند. همچنین به ابن خرمیل نوشت که جلدک بن طغرل فرمانروای جام را به سبب وثوقی که به عقل و درایت و حسن سیرت او دارد به هرات می فرستد تا در نزد او باشد. خوارزمشاه جلدک را در نهان گفته بود که چون به هرات رسید کاری کند که ابن خرمیل را فروگیرد و از میان بردارد. جلدک با دو هزار سپاهی رهسپار هرات شد. او را هوای امارت هرات در سر بود. زیرا پدرش طغرل پیش از این در زمان سنجر و از سوی او والی هرات بود. چون به هرات نزدیک شد، ابن خرمیل مردم را فرمود که به استقبال او روند و خود نیز از پی ایشان برفت. وزیرش خواجه صاحب او را از رفتن منع کرده بود و او نپذیرفته بود. چون جلدک و ابن خرمیل به یکدیگر رسیدند. هر دو از اسب پیاده شدند در این حال یاران جلدک، ابن خرمیل را در میان گرفتند و اسیر کردند. یاران ابن خرمیل به شهر گریختند و وزیر او خواجه صاحب دروازه‌ها را بست و در شهر حصار گرفت و دعوت غیاث‌الدین محمود آشکار کرد.

جلدک به کنار بارو آمد و او را برفراز بارو خواند و گفت اگر شهر را تسلیم نکنند ابن خرمیل را خواهد کشت. وزیر پاسخ‌های درشت داد و از تسلیم شهر امتناع کرد. جلدک نیز ابن خرمیل را کشت و ماجرا به خوارزمشاه نوشت. خوارزمشاه کزلک خان والی نیشابور و امین‌الدین ابوبکر والی زوزن را فرمان داد که به جلدک خان پیوندند و در محاصره هرات او را یاری نمایند. آن دو نیز با ده هزار سپاهی پیامدند و همگان هرات را در محاصره گرفتند و هرات همچنان پایداری می کرد. در خلال این احوال بود که چنان‌که خوارزمشاه از لشکر ختا شکست خورد و به اسارت افتاد.

چون خوارزمشاه از اسارت برهید و به خوارزم آمد رهسپار نیشابور شد و از آنجا لشکر به هرات برد. امرایی را که در محاصره هرات پای فشرده بودند بناوخت و نزد وزیر، خواجه صاحب، کس فرستاد که شهر را تسلیم کند، زیرا خواجه صاحب گفته بود که شهر را به خوارزمشاه تسلیم خواهد کرد. خواجه صاحب این بار نیز جواب‌های تلخ داد خوارزمشاه بر شدت محاصره بیفزود و مردم شهر ملول شده بودند و از این محاصره در رنج افتاده بودند. پس عزم شورش کردند وزیر جماعتی از لشکریان را فرستاد تا آن گروه را که عزم شورش و تسلیم شهر به خوارزمشاه را داشتند دستگیر کنند و این امر سبب فتنه در شهر شد. سپاهیان که در آن سوی بارو بودند چون از آشوب در درون شهر

خبر یافتند، بارو را ویران کرده به شهر درآمدند و آن را به قهر بگرفتند. وزیر را نیز اسیر کرده نزد خوارزمشاه بردند، فرمان قتلش داد و بکشتندش. این واقعه در سال ۶۰۵ اتفاق افتاد. خوارزمشاه هرات را به دایی خود امیر ملک تسلیم کرد. خوارزمشاه که خراسان را در ضبط آورده بود بازگردید.

استیلای خوارزمشاه بر فیروزکوه و دیگر بلاد خراسان

چون خوارزمشاه هرات را گرفت، دایی خود امیر ملک را بر آن امارت داد و خود به خوارزم بازگردید. خوارزمشاه امیر ملک را فرمان داد که آهنگ فیروزکوه کند و غیاث‌الدین محمود بن غیاث‌الدین غوری و برادرش علی شاه را نزد او گریخته بود، در بند کند و فیروزکوه را در تصرف آورد. امیر ملک به فیروزکوه لشکر برد. چون غیاث‌الدین محمود خبر یافت اظهار فرمانبرداری نمود و امان خواست. امیر ملک امان داد. چون غیاث‌الدین محمود و علی شاه آمدند هر دو را بگرفت و در سال ۶۰۵ هر دو را بکشت و سراسر خراسان در قبضه فرمان محمد بن تکش، خوارزمشاه درآمد و دولت غوریان منقرض گردید. دولت ایشان یکی از دولتهای بزرگ بود و بهترین آنها. والله تعالی ولی التوفیق.

شکست لشکر ختا

چون کار خراسان به نظام آمد خوارزمشاه لشکر در حرکت آورد و از جیحون بگذشت تا به رزم ختا رود. آنان نیز لشکر بسیج کرده بودند. شیخ دولت و قائم مقام پادشاهشان طاینگو^۱ نام داشت و بیش از صد سال از عمرش رفته بود. طاینگو مردی تجربه دیده و از فنون نبرد نیک آگاه بود.

خوارزمشاه و نصره‌الدین عثمان سلطان سمرقند و بخارا در سال ۶۰۶ بار دیگر جنگ با ختا را آغاز کردند. جنگی که مانند آن کس نشنیده بود. در این نبرد لشکر ختا شکست خورد و بسیاری از سپاهیان کشته شدند و طاینگو به اسارت افتاد. خوارزمشاه او را گرامی داشت و با خود بر یک تخت نشاند و سپس به خوارزم فرستاد و خود به ماوراءالنهر رفت و شهرشهر بگرفت تا به اوزکند رسید. در آنجا نایبانی گماشت و به

۱. متن: طاینگوه

خوارزم بازگردید. در همه این احوال صاحب سمرقند نیز با او بود. خوارزمشاه خواهر خود را به او داد و او را به سمرقند بازگردانید و با او شحنة‌ای فرستاد که به همان شیوه که رسم ختا بود در سمرقند باشد. والله تعالی یؤید بنصره من یشاء.

عصیان سلطان سمرقند

چون نصره‌الدین عثمان، سلطان سمرقند به شهر خود بازگردید، شحنة خوارزمشاه و لشکر او نزدیک به یک سال در آنجا ماندند، سلطان سمرقند در اثر سوء رفتار و اعمال خوارزمیان، مردم شهر را بر آنان بشورانید. آنان نیز شورش کردند و خوارزمیان را در هر جا یافتند بکشتند.

تا آنجا که سلطان سمرقند قصد قتل زوجه خود، خواهر خوارزمشاه را نمود، آن زن درها را به روی خود بست و زاری کرد تا از سرخونش درگذشت. آن‌گاه نصره‌الدین به پادشاه ختا پیام داد و به فرمان او درآمد.

چون این خبر به خوارزم رسید، خوارزمشاه برآشفته و فرمان داد هر سمرقندی را در خوارزم است بکشند ولی از این تصمیم منصرف شد و لشکر را فرمود رهسپار ماوراءالنهر شود و خود از پی لشکر درآمد و از جیحون گذشت و در سمرقند فرود آمد و شهر را محاصره نمود و منجنیق‌ها راست کرد و شهر را به قهر بگشود و سه روز قتل عام کرد و قریب به دویست هزار تن را بکشت. فرمانروای سمرقند به قلعه پناه برد. خوارزمشاه او را محاصره کرد و عاقبت او و نزدیکانش را بکشت و آثار خانیه را برانداخت و در دیگر بلاد ماوراءالنهر از جانب خود نایبانی گمارد و به خوارزم بازگردید. والله تعالی ولی النصر بمنه و فضله.

نیرومند شدن ترکان ختایی

پیش از این از آمدن طایفه‌ای از امم ترک به بلاد ترکستان و کاشغر و انتشار ایشان در ماوراءالنهر سخن گفتیم. اینان به خدمت ملوک خانیه فرمانروای ترکستان درآمدند. ارسلان خان محمدبن سلیمان آنان را در نواحی میان خود و چین مسکن داد تا میان او و ساکنان آن سرزمین‌ها به مثابه سپری باشند و برای ایشان راتبه‌ها و اقطاعات معین کرد ولی همواره به سبب فساد و تجاوزی که از ایشان سر می‌زد مورد مؤاخذهت و عقوبتشان